



شماره ۴۲، سال چهارم - فروردین ماه ۱۳۸۷ برابر با آوریل ۲۰۰۸

نشریه برونمرزی

جبهه ملی

ارگان نیروهای ملی ایران

سرمقاله

مهندس مسعود هارون مهدوی

یک میلیارد دلار وام برای عراق بجای مطالبه غرامت جنگی!

آیا عمر حکومت جمهوری اسلامی بسر رسیده؟

صرف نظر از لفاظی‌ها و رجزخوانی‌های بی‌مورد و سایر رویدادهای قبل از شروع جنگ عراق با ایران، به هر حال این رژیم عراق بود که در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۵۹ حمله گسترده نظامی خود را از هوا و زمین و دریا علیه ایران آغاز کرد و صرف نظر از اینکه قدرتمندان نظام جمهوری اسلامی شرایط طلایی و فرصت‌های گرانبهایی را برای خاتمه دادن به جنگ از دست دادند ولی سرانجام پس از ۸ سال جنگ در ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۷ در بدترین وضعیت ممکن و پس از بیرون رانده شدن نیروهای ایران از جزیره فسا و سرنگون شدن هواپیمای مسافری ایران توسط نیروهای آمریکا در خلیج فارس و بمباران شدن سکوهای نفتی ایران و اشغال مجدد دو هزار کیلومتر از خاک ما توسط عراق بطور ناگهانی قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفتند. یک بند مهم این قطعنامه پرداخت خسارات و غرامت جنگی توسط کشور آغازکننده جنگ بود که در این مورد نیز سازمان ملل متحد عراق را بعنوان طرف شروع کننده جنگ معرفی کرد. خسارات وارده به شهرها و کارخانه‌ها و بقیه در ص ۶

همین چند وقت پیش بود که احمدی نژاد در حضور عده ای از هم مسلکانش به مناسبت جشن سالگرد بیست و نهمین سال انقلاب در میدان شهید که امروز آنرا بنام آزادی که از آن هیچ خبری نیست می‌نامند، سخنانی ایراد کرد که برای خیلی‌ها دور از انتظار بود.

رئیس جمهور فعلی ایران با حالتی بسیار درمانده، ضمن همدردی با مردم، اقرار به این کرد که سراسر خاک ایران را بی‌عدالتی فراگرفته و انتقاد شدیدی به عده ای از دولتمردان جمهوری اسلامی که از بدو امر از قدرتشان سوءاستفاده کرده اند نمود که در واقع منظورش علی اکبر هاشمی رفسنجانی و هم پیاله‌هایش بود که در رابطه مبارزه با همین افراد بانفوذ از مردم طلب کمک کرد.

او با خطاب به مردم گفت: «...مبالغ و منافی که باید صرف شماها می‌شده، تا بحال تنها به گروه خاص با نفوذی اختصاص داده شده و باید با مبارزه با این افراد که دشمنان ملت ایران هستند، ملت ایران را به خواسته‌هایشان رساند...» باید گفت که احمدی نژاد با اشاره باین معضلات، بنحوی شکست انقلاب و حکومت جمهوری اسلامی و نتایج منفی حاصله از آن را مورد تأیید قرار داد.

سخنان اخیر احمدی نژاد در سالگرد انقلاب همان مفهوم را داشت که آخرین گفتگوی شاه فقید با مردم را داشته. در آن زمان هم شاه همچون احمدی نژاد رئیس جمهور حکومت اسلامی گفته بود که جامعه را فساد و نابسامانی در بر گرفته و با اشاره به اینکه صدای انقلاب شما مردم را شنیدم به صف بقیه در ص ۵

در این شماره می‌خوانید:

- آیا عمر حکومت جمهوری اسلامی بسر رسیده؟
مهندس مسعود هارون - مهدوی
- یک میلیارد دلار وام برای عراق بجای مطالبه غرامت جنگی
جبهه ملی ایران
- درباره دکتر فرخ رو پارسای و دستنوشته‌های او
مهندس مسعود هارون - مهدوی
- پاسخ به تاریخ، به کجا باید برویم؟
دکتر حسن کیانزاد
- مومیایی شده‌ها
جبهه ملی ایران
- به یاد شادروان منوچهر فرهنگی
متن سخنرانی هوشنگ کردستانی
- که من پروین، فروغ شهر ایرانم
سروده ای از زنده یاد پروین اعتصامی
- به یاد فریدون آدمیت
هیئت تحریریه جبهه ملی ایران خارج کشور

ایران متعلق به همه ایرانیان است

از مهندس مسعود هارون مهدوی
آلمان - مونیخ

درباره دکتر فرخ رو پارسای و دست‌نوشته های او

بعد از اتمام مطالعه کتاب خاطرات و دست نوشته های غم انگیز شادروان خانم دکتر فرخ رو پارسای که مصادف بود با بیست و نهمین سالگرد انقلاب، خیلی دلم می خواست بدانم خانواده و دوستان نزدیک خانم دکتر پارسای که یکی از هزاران بازماندگان قربانیان این انقلاب هستند، نسبت به سالگرد آن که منجر به اعدام و یا در واقع به قتل رساندن عزیزانشان شده چه احساسی داشته و چگونه برداشتی از آن دارند.

با انتشار کتاب «خانم وزیر» بار دیگر شخصیت و سرنوشت خانم دکتر پارسای در میان ایرانیان خارج از کشور مورد بحث قرار گرفته است. به همین مناسبت الزاماً می بایستی بخاطر پی بردن به حقایقی در ارتباط با موقعیت و درگیری سیاسی ایشان در اواخر دوران وزارت که شخصاً ناظر بر آن بوده ام مطالبی به عرضتان برسانم.

حدود دو سال پیش بود که همسر «یوستینه» کتابی تحت عنوان «بدون شوهرم هرگز - با تیترا آلمانی «Nicht ohne meinen Mann» نوشت که شامل خاطرات وی در مدت یازده سال اقامتش در ایران می باشد. صفحاتی از آن اختصاص داده شده به خاطراتی از زنده یاد خانم دکتر پارسای که گویای شخصیت استثنائی و قابل احترام این بانوی گرامی می باشد.

همینطور کتاب «خانم وزیر» که با همت خانم منصوره پیرنیا، www.pirnia.com خبرنگار و نویسنده مقیم آمریکا تدوین شده و حاوی خاطرات زندگی و یادداشتهای شخصی خانم دکتر پارسای بخصوص از زمان زندگی مخفیانه در سال ۱۳۵۸ تا آخرین لحظات قبل از اعدام و یا بهتر بگوئیم به قتل رساندن ایشان می باشد، به خیلی از ناگفته ها اشاره شده است.

انعکاس متن دست نوشته های خانم دکتر پارسای باعث مباحثاتی در میان ایرانیان مقیم کالیفرنیا شده و برخی از آنان اصالت یادداشت ها را مورد تردید قرار داده اند. خانمی در برنامه تلویزیونی خود اظهار نموده با شناختی که از افکار و عقاید خانم دکتر پارسای داشته برایش غیر قابل قبول است که این نوشته ها متعلق به ایشان باشد.

با مطالعه این کتاب بسیاری از خوانندگان، بخصوص کسانی که از نزدیک با شخصیت آزاداندیش و با فرهنگ خانم دکتر پارسای، و با سوابق کاری ایشان آشنایی داشته اند، ناگهان مواجه می شوند با یک فرد مذهبی پیرو خط آیت الله خمینی که اسلام ناب محمدی را تنها راه حل رفع معضلات می داند و طبیعی است که برایشان باورکردنش سخت و ناگوار می باشد. علاوه بر دوستی صمیمانه بین خانواده ما و خانم دکتر پارسای، مسئولیت های اداری هم این امکان را به نگارنده می داد که مستقیماً از نزدیک شاهد نحوه برخورد ایشان با کارکنان وزارتخانه و مقامات دیگر

باشم و از طرز فکر و برداشت ایشان نسبت به امور جاری مملکت و توقعات توده مردم مطلع شوم. به همین خاطر ضرورت دارد برای کمک به رفع سوء تفاهماتی که با نشر این کتاب پیش آمده شمه ای از خاطراتم را که از سالها پیش در ذهنم باقی مانده بر روی کاغذ بیاورم.

از خراسان تا سیستان و بلوچستان

مرتبه اولی که به سمت شهردار مشهد انتخاب شدم مصادف بود با استانداری دکتر حسن زاهدی. در همین دوره بود که اطلاع پیدا کردم خانم دکتر فرخ رو پارسای وزیر آموزش و پرورش جهت بازدید از مؤسسات آموزش و پرورش به شهر مقدس تشریف می آورند. قرار بود از جانب استاندار یک مهمانی داده شود و از نگارنده هم دعوت به عمل آمده بود. قبل از ورود ایشان به مشهد کارمندان شهرداری به من اطلاع دادند که از طرف شهرداری، تحت ریاست تیمسار نوروژی، اقدام به پایین آوردن پلاکارتهای خیرمقدم به خانم وزیر نموده و گفته اند که این دستور از بالا آمده است. من هنوز از شوک این خبر خارج نشده بودم که منشی شهرداری خبر به هم خوردن مهمانی استاندار را داد.

در آن زمان هنوز علت این حرکات که علیه ایشان صورت می گرفت برایم ناروشن بود و نمی توانستم در مورد آن قضاوتی داشته باشم. ولی چون خود را قبل از این که شهردار شهر بدانم عضو از وزارت آموزش و پرورش می دانستم، از این نحوه برخورد با خانم وزیر بسیار متأسف شدم. به همین سبب هم بلافاصله تصمیم گرفتم با کمک عده ای از فرهنگیان ترتیب یک مهمانی بسیار مجلل و آبرومند داده شود که این اقدام بجا از دید خانم دکتر پارسای پنهان نماند و روزی که ایشان را هنگام بازگشت به تهران در فرودگاه بدرقه می کردم فرمودند که هر وقت پُست شهرداری شما را خسته کرد بیایید که وزارتخانه به وجود شما احتیاج دارد. بعدها بازی سرنوشت به همین نحو صورت گرفت که مشروح این قضایا و اتفاقات در کتاب خاطرات همسر آمده است.

پس از استعفا از سمت شهرداری و مراجعه به خانم دکتر پارسای، نگارنده را با صدور حکم مشاور وزیر به قائم مقامی وزارت به سیستان و بلوچستان اعزام داشتند تا در زمینه علل نارضایتی و رفع مشکلات فرهنگیان و محصلین مدارس آن منطقه که با سمپاشی هایی از طرف کشورهای بیگانه از جمله انحراف رودخانه هیرمند از طرف دولت افغانستان که جنبه حیاتی برای منطقه داشت، بر نارضایتی مردم افزوده بود، بررسی و در این رابطه گزارشی جهت ارائه به هیأت دولت تهیه کنم تا دستورات بعدی داده شود.

بعد از مدت کوتاهی هیأت دولت به همین منظور به زاهدان آمد که بلافاصله جلسه ای با سرپرستی جناب دکتر مجیدی و تعداد زیادی از وزراء و مقامات امنیتی و نظامی چون تیمسار مقدم رئیس رکن دوم، تیمسار معتضد قائم مقام ساواک و همچنین فرمانده کل ژاندارمری به اضافه محمود جعفریان معاون سازمان رادیو تلویزیون و غیره تشکیل دادند که از بعد از ظهر همان روز تا نیم بعد از نصف شب ادامه داشت.

در همان روز بود که من بار دیگر متوجه برخورد خصومت آمیز مقامات امنیتی با شادروان خانم پارسای شدم. بدون اینکه از مسائل پشت پرده اطلاعی داشته باشم. بعدها در سمت مدیرکلی وزارتخانه تازه متوجه شدم که این برخوردها از چه کانالی سرچشمه گرفته است. بقیه در ص ۳

جبهه مخالفین و منتقدین شخص وزیر. اقدامات غیر منصفانه ای که از این دفتر باصطلاح حفاظتی بر علیه شادروان خانم دکتر پارسای انجام گرفت بعد بسیار زیادی به این بانوی متشخص لطمه زد که تا آخرین دقائق حیاتش با آن دست بگریبان بود. مدارکی که در دادگاه انقلاب بر علیه ایشان مطرح شد، ارتباط مستقیم داشت با گزارشی که همان مسئول دفتر حفاظتی به دفتر مرکزی ساواک ارائه داده بود و بعد از تغییر رژیم به دست بازپرسان دادگاه انقلاب افتاد.

در حقیقت، کنار گذاشته شدن خانم دکتر پارسای از پست وزارت ارتباط داشت به گزارشات غیر منصفانه این مسئول حفاظتی. بعدها مؤسسات آموزشی فرح که ریاست هیأت امنای آن با شهبانو فرح بود از خانم پارسای دعوت به کار کرد. بعد از چندی خانم دکتر پارسای به نیابت شهبانو فرح از نگارنده برای احراز پست ریاست آموزش حرفه ای و دانشسرای عالی فنی مؤسسات آموزشی فرح دعوت به عمل آوردند و در این سمت بود که بیش از پیش از نزدیک با روحیه و طرز برخورد این شخصیت خوش نیت و قابل اعتماد آشنائی پیدا کردم، تا زمانی که بار دیگر به سمت شهرداری مشهد انتخاب شدم و اجباراً به رابطه کاری ما خاتمه داده شد.

البته بعدها، در زمان درگیری مابین نگارنده به عنوان شهردار مشهد و استاندار وقت خراسان آقای ولیان که تا حد محاصره محل سکونت خانواده ما منجر شد، بار دیگر این خانم دکتر پارسای بود که قدم جلو گذاشت و به کمک ما آمد.

دستنوشته ها واقعی است

ضمن اینکه باید به کسانی که از گذشته های دور با خانم دکتر پارسای آشنائی داشته اند، حق داد که با چنین برداشتی به قضایا نگاه کنند ولی با تمام این احوال با توجه به نکاتی که اشاره خواهم کرد به شما اطمینان می دهم این دست نوشته ها متعلق به خانم دکتر پارسای بوده و صحت آن محرز می باشد.

خانم دکتر پارسای در شرایطی اقدام به نوشتن این مطالب کرده که هر آن احتمال دستگیری ایشان می رفته است. با توجه به آگاهی از پرونده هائی که ناشی از گزارشات مسئول حفاظتی علیه ایشان تهیه کرده بودند، قبل از این که دستگیر شود مقدمات دفاع از خود را فراهم می کرده و به احتمال قوی این دست نوشته ها بدین منظور تهیه شده بود و اگر مطالبی در آن گنجانده شده که برای ما باورکردنش سخت می باشد به دلیل این است که نمی توانیم شرایط و موقعیت ایشان را در آن لحظات کاملاً درک کنیم.

به احتمال قوی، اقدامات خصمانه مدیرکل حفاظتی و نتایج منفی حاصل از آن که باعث رنجش ایشان شده بود در انشاء دست نوشته ها بدون تأثیر نبوده.

خانم دکتر پارسای، بانوی روشنفکر و با احساسی بود که تمام تحصیلاتش را در ایران انجام داده و با تمام وجودش یک ایرانی به تمام معنی بود. به همین خاطر وقتی با مردم عامی تماس داشت زبان آنان را خوب می فهمید و از خواست ها و معضلات آنان باخبر بود و تا آنجا که می توانست از آنان حمایت می کرد. به خاطر این خصوصیات اخلاقی مورد احترام توده مردم و اطرافیانش قرار داشت و خانواده اش این همسر و مادر رئوف و نمونه را بی نهایت دوست می داشتند.

بقیه در ص ۴

درباره دکتر فرخ رو پارسای و ...

بقیه از ص ۲
نگارنده، بعد از خواندن گزارشی در ارتباط با وضع موجود منطقه که شامل مشکلات و خواست های کارمندان ادارات آموزش و پرورش بخصوص معلمان و محصلین می شد، اشاره ای هم به کمبود تغذیه دانش آموزان که نهایتاً به فقر خانواده آنان ارتباط داشت و از اهمیت خاصی برخوردار بود کرده و همزمان طی پیشنهادی تقاضای تأمین بودجه یکبار تغذیه گرم روزانه که بصورت رایگان در اختیار دانش آموزان گذاشته شود، کردم. پیشنهاد بعد از مدتی مورد تأیید شاه فقید قرار گرفت و این تنها شامل منطقه سیستان و بلوچستان نشد، بلکه در سرتاسر ایران گسترش پیدا کرد و به غیر از سه استان که طرح تغذیه گرم رایگان در آنها به مورد اجرا گذاشته شد در بقیه نقاط به صورت تغذیه سرد انجام گرفت. (این خود نشانه ای از حسن نیت شاه بود نسبت به رفاه توده مردم البته اگر مسئولین او را در جریان کارها قرار می دادند).

بعد از مطرح کردن این گزارش بود که با کمال تعجب ناظر حملات خصومت آمیزی از طرف مقامات امنیتی از جمله تیمسار مقدم نسبت به خانم دکتر پارسای شدم. انتقاداتی که متوجه ایشان می شد بیشتر جنبه شخصی داشت و کاملاً مشهود بود که منتقدین با تکیه بر اطلاعات بدست آورده، دست به این کار می زدند. در آن جلسه بود که نگارنده بیش از پیش پی به شهامت و استقلال و ثبات فکری و کاری خانم دکتر پارسای پی بردم.

با پاسخ هائی که به آنان می داد برایشان دیگر جوابی باقی نمی گذاشت. اعضای کابینه ضمن این که از طرز برخوردی که با همکارشان شد خوششان نیامد، ولی از نحوه مقابله و شهامت خانم دکتر پارسای مشعوف شدند.

بعد از اتمام جلسه، با پیش بینی که از طرف دکتر ایرج وحیدی وزیر نیرو صورت گرفته بود، عازم مهمانسرای اداره آب و برق که برای این منظور انتخاب شده بود شدیم.

تمام مدت شب به سختی توانستم چشم بر هم بگذارم. در میان شب هر وقت بیدار می شدم جملات مقامات امنیتی به خانم دکتر پارسای در نظرم مجسم می شد و فکر مرا بخود مشغول می کرد. با همه این احوال پی به علت این نحوه برخورد نبردم.

صبح با هواپیمای هیأت دولت به تهران برگشتیم. متأسفانه در بین راه فرصتی پیش نیامد که بتوانم بطور خصوصی علت این حرکات را از خانم دکتر پارسای جويا شوم.

حسن کنجکاو من بر آورده نشد تا اینکه بعد از مدتی با توجه به سوابق کاری و تجربه ای که در مورد آموزش فنی و

حرفه ای داشتیم خانم دکتر پارسای پست مدیر کلی دفتر امور مدارس عالی را به نگارنده محول نمود. در این مرحله کاری بود که پی به علل سمپاشی و خراب کردن ذهن دیگران علیه شادروان خانم دکتر پارسای بردم.

در اوایل سالهای پنجاه با پیشنهاد سازمان اطلاعات و امنیت و تأیید دولت یک پست مدیر کلی حفاظتی به سازمان وزارتخانه ها اضافه شد که وزارت آموزش و پرورش هم از آن مستثنی نبود.

از بدشانسی خانم دکتر پارسای، شخصی از طرف سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای این سمت در نظر گرفته شد که اخلاقاً خیلی جاه طلب بود. در نتیجه بعد از مدت کوتاهی، دفتر کار مدیرکل حفاظتی که می بایست در ارتباط با مسائل حفاظتی و امنیتی وزارتخانه فعالیت داشته باشد، تبدیل شده بود به دفتر

دکتر حسن کیانزاد

درباره دکتر فرخ روپارسای و ... بقیه از ص ۳

پاسخ به تاریخ به کجا باید برویم؟

آغازی نوین به سوی قرارگاه ملی و فراگروهی دموکراتها

(۱)

سردبیر گرانقدر کیهان لندن در یادداشت هفته کیهان شماره ۱۱۹۷ بتاريخ ۱۶ اسفند ماه ۱۳۸۶ زیر عنوان «به کجا می رویم» واقعیت‌های ملموس و دردآور جامعه ایران را همانند همیشه ژرفا مورد تحلیل قرار داده و در پایان می نویسد: مسأله ایران این است که با چنین حکومت و چنین تفکر، ما را به کجا می برند و به کجا خواهیم رسید. سوالي که هر ایرانی باید قبل از مسائل دیگر در برابر خود قرار دهد و به آن پاسخ گوید، این است که تا چه وقت و تا چه حد می توان چنین وضعی را تحمل کرد و به چه بهای؟ در نوشتار زیر من کوشش بر این دارم، حال که صورت مسأله یعنی «به کجا می رویم» شفاف پیش روی ما قرار دارد، بپردازم به اینکه به کجا باید برویم، کدام راه درست و روش خردمندانه‌ای را با اتکاء به تجربیات و آموزه‌های برآمده از شکست و واماندگی‌های بیست و نه سال گذشته ی اپوزیسیون در کلیت‌اش، باید برگزینیم که جنبش آزادیخواهی مردم ایران را بسوی پیروزی رهنمون گردیم.

در این میان، بیست و نهمین سالگرد انقلاب و برانگیز اسلامی را پشت سر گذاریم و اکنون که حکومتگران جمهوری اسلامی با در دست داشتن تمام ابزار قدرت و سرکوب، راه را بر هرگونه کنش و جنبش آزادیخواهی، نه تنها بر اپوزیسیون بیرون از ساختار نظام، بلکه حتا بر «خودیهایی» به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حاکمیت و بانیان نامراد و رانده گشته از انقلاب ۵۷، بسته‌اند، باز دیگر دست اندر کار برگذاری یک «مضحکه» ننگین که بر آن «انتخابات» نام گذارده‌اند، بوده که فرایند آن جز تداوم استبداد تعبد و بندگی آور حاکم بر ملت‌مان، چیز دیگری به بار نخواهد آورد. گفتمان پیرامون انتخابات مجلس هشتم در صفوف اپوزیسیون در درون و بیرون از ایران، در رسانه‌های گروهی و همچنین پالتاک‌ها، نتایج پرمایه و ارزشمندی را بجای گذارده، که پرداختن به آنها می تواند و باید که این بار، راهگشای گزینش تدابیر و اختیار سیاستی نوین در دستور کار مخالفین دموکرات ضد رژیم قرار بگیرد و به این دوران دراز «انتظار» و «سرخوردگی» و بی عملی پایان دهد، آنها را در راستای شکل‌گیری یک جنبش فراگروهی «هیانه و ملی و مردمی» رهنمون گردد، اگر که بخواهیم بر پایه تحلیل زیر، درب برهمن پاشنه همچنان نچرخد.

۱- عملکرد بیست و نه ساله حاکمیت و در فراز آن، رهبر فقاهتی، ریاست جمهوری یادگانی، و نهادهای قضایی و اجرایی و اطلاعاتی آن، از جمله در رابطه با خیمه شب بازی انتخابات مجلس، همواره برای بدست گرفتن اقتدار کل نظام، راه هرگونه عرصه رقابت و فضای بازی را که هنوز هم برخی ساده اندیشانه به آن دل بسته اند و بنام اصلاح طلبی، نه در جهت پایگیری دموکراسی، بلکه تعدیل رقیق اقتدار حکومت، ملت‌مسانه امر به شرکت در انتخابات را میدهند، بر آن جز سازش و مماشات با سردمداران رژیم، نامی دیگر نمیتوان نهاد، و بر این پایه، شگفت آور نیست که یکی از شخصیت‌های «جاما» صریح می گوید هر که در انتخابات شرکت

بقیه در ص ۵

یکی از مواردی که باعث رنجش ایشان نسبت به رژیم گذشته شد، بی اهمیت گرفتن سرنوشت همکارانش در دولت، از طرف شاه فقید بود که در ماه‌های قبل از انقلاب منجر به بندکشیدن و بعد هم با تغییر رژیم به اسارت درآمدنشان و کشیده شدن به دادگاه‌های انقلابی و بعضاً به جوخه‌های اعدام شد. به خصوص کاری که با نخست وزیر سابق، مرحوم امیر عباس هویدا انجام گرفت (خانم دکتر پارسای برای او احترام زیادی قائل بود)، یقیناً خیلی در تنظیم دست نوشته‌های ایشان اثرگذار بود.

نگارنده تا قبل از دستگیری خانم دکتر پارسای در ایران اقامت داشتیم و از طریق خانواده ایشان پیشنهاد کمک کردم. متأسفانه پاسخی که به من داده شد این بود که ایشان هیچ آمادگی برای خروج از ایران ندارند و به زندگی در ایران ادامه خواهند داد و در واقع خودشان را به سرنوشت سپردند.

آنطور که معلوم بود ایشان از همه کس بریده بودند و احساس بی پناهی و تنهائی می کردند. از کسانی که در گذشته‌ها با آنان ارتباط داشتند خبری نبود. یا گرفتار شده بودند و یا از ایران فرار کرده بودند. بنابراین تنها امید ایشان به این دست نوشته‌ها بود که شاید بتواند در موقع لزوم به دانش برسد.

ایشان کمابیش اطلاع پیدا کرده بود که در صورت گرفتار شدن با چه کسانی سروکار خواهد داشت. همانطور که دیدیم سرنوشت آمثال خانم دکتر پارسای به دست کسانی افتاد که از بند انگشت‌های پا تا فرق سر غرق در عقده و تنفر نسبت به کارگزاران و دولتمردان رژیم گذشته بودند.

بنابراین باید قبول کرد خانم منصوره پیرنیا در نشر این دست نوشته‌ها که از طرف نزدیکان شادروان خانم دکتر پارسای در اختیار ایشان قرار گرفته کاملاً با صداقت عمل کرده است و در مقابل، به هر کس هم که نتوانسته شرایط بسیار استثنائی آن لحظات را درک کند می توان حق داد که صحت این یادداشت‌ها را به زیر سؤال ببرد. جهت اطلاع و اطمینان شما، یادآور می شوم، در تماسی که با عزیزان بازمانده آن زنده یاد داشته ام مصراً صحت این دست نوشته‌ها و یادداشت‌ها را مورد تأیید و تأکید قرار دادند.

در خاتمه، به کسانی که در ظلم و جنایتی که به این بانوی گرامی و دیگر قربانیان بی گناه وارد آمده، نقشی داشته‌اند یادآور شوم که اعمال شنیع و غیر انسانی شما نه تنها از ارزش و احترام به این انسان‌های فرهیخته نکاسته بلکه مردم روشنفکر ایران بیش از پیش خدمات بسیار خانم دکتر پارسای به فرهنگ ایران را، ضمن ستایش و ارج، هیچگاه فراموش نخواهند کرد. ❦

آیا عمر حکومت جمهوری اسلامی ...

بقیه از ص ۱

مخالفان رژیم پیوست.

او در آن روز با گفتار خود محق بودن مردم و نارضایتی بحق آنان از این بابت را مورد تأیید قرار داد. بعد از این سخنان شاه بود که مدت زمان زیادی طول نکشید که منجر به تغییر رژیم شد. امروز با توجه به گفته های احمدی نژاد که دال بر نارضایتی بی حد مردم از این رژیم می باشد، قاعدتاً تاریخ می بایست در آستانه تکرار باشد.

این وظیفه مردم ایران است که بعد از ۲۹ سال خفقان و ننگدستی و ظلمی که به آنان شده با انسجام و قاطعیت هر چه بیشتر بپاخیزند و از ادامه این سیستم دیکتاتوری مذهبی که به مراتب از رژیم گذشته دیکتاتورتر بوده و در بی عدالتی و اشرافه فقر و فساد بیش از زمان شاه پیداد کرده، جلوگیری بعمل آوردند و به حیات آن خاتمه بخشند.

در اینجا بی مناسبت نیست که باین نکته اشاره کنم که اکثریتی از ملت ایران نه تنها از این انقلاب ثمره مثبتی عایدشان نشده، بلکه هیچ ارمغانی که بتوان به آن دلخوش بود به همراه نداشته و برعکس بنام گوناگون مورد اذیت و آزار هم قرار گرفته و از نظر مالی و معنوی هم ضرر و زیان بی حدی متوجه آنان شده. بهمین خاطر هم هست که احمدی نژاد می گوید: «... همه جامعه را بی عدالتی فراگرفته...!»

در طی این ۲۹ سال بعد از انقلاب به جز تعداد معدودی که از آبادی رژیم هستند، بقیه توده مردم جز بدبختی و فلاکت چیزی نصیبشان نشده و نمی توانند خاطره خوشی از انقلاب و «بهار آزادی» داشته باشند. از همه غم انگیزتر چهره های افسرده ماتم زده و داغ دیده بازماندگان قربانیان این انقلاب ۲۹ ساله که عزیزانشان را از دست داده اند می باشد که همه ساله روز سالگرد این انقلاب داغشان تازه می شود و آنرا بیش از پیش به یاد بستگان و دوستان از دست رفته شان می اندازد.

حال می خواهد پدران و مادران و فرزندانانشان باشند و یا نزدیکانشان که در طول این ۲۹ سال بدست جلاخان بی احساس و خون آشام که سرسیردگان حاکمان این رژیم بوده اند، بصورتی وحشیانه اعدام و یا سربه نیست و قربانی جاه طلبی و قدرت نمائی ملایان شده اند.

بعد از یادآوری این مطالب حالا موقع آن رسیده که از آقای احمدی نژاد رئیس جمهور فعلی جمهوری اسلامی که اقرار به این کرده که بی عدالتی همه سرتاسر جامعه را در بر گرفته و اکثریت توده مردم زیر فقر بسر می برند، سؤال کنیم: شمائی که بالاترین مقام سیاسی ایران را دارا هستید و ولایت فقیه را که بالاترین مقام رهبری مذهبی می باشد پشت سر خود دارید و تمام نیروهای نظامی زیر نظرتان می باشند، دیگر چه کم دارید که از مردم بی پناه که دستشان از همه جا کوتاه است کمک می خواهید؟ تا کی می خواهید با عوام فریبی و دروغ، مردم را سرگرم کنید؟ اگر غرضه و لیاقت داشتن این مسئولیت را ندارید، چرا دست از سر مردم بر نمی دارید و کنار نمی روید؟ بگذارید ملت ایران آزادانه نسبت به تعیین سرنوشت خودش تصمیم بگیرد!

پاسخ به تاریخ ...

بقیه از ص ۴

نکند و دموکرات نیست و با اصلاح طلب دیگری چون آقای دکتر مصطفی معین کاندیدای ریاست جمهوری دوره گذشته از به مخاطره افتادن یکی از دستاوردهای انقلاب که انتخابات، حقوق اساسی ملت، قانون اساسی و میزان، بودن رای مردم است، سخن به میان می آورد، اگر که چاره ای برای انحصارطلبی، تصلب و تحجر دینی و رادیکالیسم حکومتی، اندیشیده نشود. آقای معین هنوز هم پس از گذشت بیست و نه سال از انقلاب ویرانگر ۵۷ که دستاورد کلان اش تحمیل سرکوبگرانه ای این نظام مافیایی و فقهاتی بر ملت ایران می باشد، نگران به مخاطره افتادن دستاوردهای بی شمار انقلابی است که، یکی از ویژگیهای بندگی آور اش التزام به ولایت فقیه و دیگر نهادهای اسارت آور قرون وسطایی آن می باشد. بنابر این روشن است که به یک چنین افراد فرقه گرای به اصطلاح ملی مذهبی که همچنان به نظام اقتدا دارند، نمی توان و نباید اعتماد کرد و پشتیبان جنبش مردمسالار و سکولار به شمار آورد.

۲- دست اندرکاران اپوزیسیون بیرون از کشور، تاکنون با وجود شکل گیری گروه بندیها و تشکل های جمهوری و مشروطه خواهی و قومی در بیش از دو دهه گذشته و همچنین رسانه های نوشتاری و شنیداری و دیداری ی بیشمار در اروپا و آمریکا و کوشش های گسترده در راستای اتحاد عمل نیروهایی که پایبندی خود را به دموکراسی و حقوق بشر اعلام کرده اند، اگر هم کوتاه زمان امیدآفرین بوده اند، به دلایلی که همگان به آن آگاهی دارند، هنوز نتوانسته اند به جلب اعتماد عمومی دست بیابند و به صورت اهرمی توانمند بر کنش ها و رویدادهای درون مرزی از جمله هدایت و رهبری مشترک مخالفین و سمت و سو دادن به مبارزات شان تاثیر بگذارند و سبب دگرگونی جو اختناق حاکم گردند. از آن میان میتوان از ناپایداری و شکست «جنبش رفراندوم» بی نتیجه ماندن کنفرانس های برلین و لندن و پاریس و بروکسل و همچنین ضعف و پراکندگی و ریزش پشتیبانان تشکل های خرد و بزرگ جمهوری و مشروطه خواهی و دیگر قطب های سیاسی روشنفکری چپ و راست تقدس و سنت گرا و همچنین «لابی ایست» های منفرد و همیشه در صحنه تنها «موعظه گر»، سخن به میان آورد.

۳- در این روزها و هفته های گذشته پیرامون انتخابات مجلس هشتم یک گفتمان گسترده سیاسی در رسانه های گروهی و از جمله پالتاک ها با شرکت بسیاری از نظرپردازان و اندیشه وران، به ویژه بیرون مرزی آغاز گردیده، که همچنان ادامه دارد. در این رابطه، سایت اینترنتی اخبار روز از دسامبر ۲۰۰۷ تاکنون، به این امر همت گمارده است. تحلیل و بررسی دیدگاههای گونه گون در این رسانه ها و بوژه طرح پرسش ها و گفت و شنود پیرامون مسایل ایران و پروسه انتخابات از سوی شرکت کنندگان، این فرصت تاریخی را برای ما بوجود آورده، که با توجه به رویکردهای رسانه های گروهی از سوی همآوردان سیاسی در درون و بیرون از میهنمان، گرانگاه و سمت و سوی یک مبارزه ی جبهه ای، ملی و مردمی را تعیین کنیم و شناخته و شفاف بگوئیم، که کدامین نیروهای فعال عملاً موجود ضد رژیم فقهاتی، دارای این آمادگی فکری و روانی باورمندانه ای هستند که برای نجات مردم ایران از قید و بند استبداد مذهبی حاکم و جلوگیری از ویرانگری فزاینده میهنمان، که حکومتگران با تحریک و موضع گیریهای تنش آفرین در زمینه سیاست خارجی از جمله «برنامه اتمی» و هولوکاست و نفی موجودیت اسرائیل و پشتیبانی از گروه های تروریست و اسلامیست در فلسطین و لبنان و عراق، که یکبار دیگر چونان جنگ هشت ساله کشورمان را با خطر تهاجم و تخریب و کشتار مردم روبرو کرده است، می توانند تنها و تنها با «اماج» تحقق دموکراسی و حقوق بشر در کنار یکدیگر قرار بگیرند و دست پیوند و یگانگی و هم آوری به یکدیگر بدهند.

ادامه دارد

مومیائی شده ها

یکی از شبکه های رادیو جمهوری اسلامی در صبحگاه ۱۳۸۶/۱۲/۱۳ در تعریف خصوصیات ملت ایران و برای آماده کردن اذهان مردم جهت پذیرش تبلیغات در شرف وقوع امر انتخابات مدح شبیه به ذم کرده و می گفت:

«حرکات و عکس العمل های این ملت غیر قابل پیش بینی است و همیشه کارهایی می کنند که ناظران غافلگیر و غرق در حیرت می شوند. ملت ایران در انتخابات مجلس شورای هشتم نیز چنین خواهد کرد و نتایجی از شمارش آراء را شاهد خواهیم بود که در باور کسی نمی گنجد!»

ما نمی پرسیم رادیوی نگران از اعلام واقعیت مطلب، این موضوع را چگونه کشف کرده و در واقع ما مردم را متهم به ناآگاهی و تحریک پذیری می نماید. اما، ضمن تأیید غیرقابل پیش بینی نتایج کارهایی که هیأت حاکمه و دولت جمهوری اسلامی برخلاف اصول و بنام ملت شریف ایران انجام می دهد ذکر چند نکته را ضروری می دانیم:

۱- آیا رادیوی مذکور با خصیلت تراشی برای ملت نجیب ایران، نتایج اقدامات شگفت انگیز و برنامه های بی حساب دولت ها را می خواهد به پای ملت ایران بنویسد و امر رأی دادن و شمارش آراء اقلیت و اکثریت را اینقدر غامض و پیچیده نشان بدهد؟ چرا امر انتخابات را با حسن نیت و باصطلاح روز با شفافیت انجام نمی دهیم تا فهمیدن نتایج واقعی آن نیازمند به رمل و اسطرلاب نباشد؟

۲- در دنیایی که پیشرفت علم و فن و استفاده از تکنیک های جدید، اطلاع از حقایق و سنجش افکار و واقعیت ها را بسیار آسان نموده است غیر قابل پیش بینی بودن! مشارکت ها و شگفتی آفرینی ها را باید از خصوصیات ملت کهنسال ایران بدانیم یا از دخالت و شعبده بازی های کسانی که پس برده نشسته اند و موجبات حیرت ها را فراهم می آورند؟

۳- آیا ریختن رأی به نام حسن و حسین و خواندن شدن آراء به نام های دلخواه در آوردن دو برابر تعداد جمعیت یک شهر رأی از صندوق و تغییر محتویات صندوق در فاصله یک نیم جرت بعد از نهار ... مایه شگفتی و خنده است یا ملت ایران تماماً شگفتی آفرین و خرافه پرست شده اند؟

همان رادیو در ردیف دستور العمل های محدود کننده آزادی، اعلام می کرد که کاندیدهای گذشته از غربال شورای نگهبان حق ندارند در پوسته های خود که به در و دیوار می زنند عکس های خود را جای دهند زیرا اصلاً نیازی به این کار نیست. یعنی رأی دهنده ها فقط وظیفه دارند محل های اخذ رأی را شلوغ نمایند. شناختن و نوشتن نام افراد صالح یا صالح دیگر جزو وظایف آنها نیست!

در اینجا به یاد این مطلب مهم و بدیهی می افتیم که صحت معاملات، و بستن قرارداد پس از احراز اهلیت طرفین، معلوم بودن شخصیت و خصوصیات آنهاست و معامله مبهم و نامشخص صحیح نمی باشد و اینک ملاحظه می کنیم شناسائی کامل فردی که می خواهد نمایندگی یا وکالت جماعتی از شهروندان را بر عهده بگیرد، بر رأی دهنده تا آن حد پیش پا افتاده است که گویا به اندازه شناسایی طرفین هنگام خرید یک کیلو سیب زمینی هم اهمیت دارد!

یک میلیارد دلار وام برای عراق ...

بقیه از ص ۱
تأسیسات مختلف ایران توسط رئیس جمهور وقت جمهوری اسلامی یکهزار میلیارد دلار اعلام شد. صرف نظر از این خسارات مالی ناشی از تخریب، خسارات صدها هزار خانواده ایرانی که جوانان خود را در آن جنگ خانمانسوز از دست داده اند و صدمات وارد شده بر صدها هزار مجروح جنگی باید توسط آغازگر جنگ جبران شود ولی بسیار شگفت انگیز است که چگونه حاکمیت جمهوری اسلامی هیچ اقدام مؤثری برای گرفتن این خسارات تاکنون که ۱۹ سال از زمان قبول قطعنامه می گذرد انجام نداده است. در حالیکه وصول کردن غرامت جنگ همچنان مسکوت و معوق مانده است. در جریان سفر رئیس جمهور حاکمیت جمهوری اسلامی به عراق اعلام شد که جمهوری اسلامی اعتباری معادل یک میلیارد دلار در اختیار دولت عراق قرار می دهد. یک میلیارد دلار اعتباری که محل مصرف و چگونگی بازپرداخت آن روشن نیست. در شرایطی که در کشور ما تورم و گرانی و بیکاری و فقر و فحشا و اعتیاد نیاز فراوان جامعه ایران را به سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال بشدت ضروری نشان می دهد، آیا اینگونه از کیسه ملت ایران بخشش کردن در جهت حفظ منافع ملی است؟ آیا کشور همسایه ای که به بهانه عدم قبول قرارداد ۱۹۷۵ جنگ ۸ ساله را آغاز و آنگونه سرزمین های ما را به خاک و خون کشید و همین یکماه قبل نیز رئیس جمهور فعلی آن کشور مجدداً قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را زیر سؤال برد استحقاق دریافت چنین اعتبار کلانی را از طرف ما دارد؟ پس تکلیف غرامات جنگ و بدهی های عراق به ما چه می شود؟ آیا ما باید به عراق وام و اعتبار بدهیم یا عراق باید غرامات جنگی را به ما بپردازد؟ این ملت تا چه حد و تا کجا باید شاهد به تاراج رفتن اموال و به هدر دادن منافع ملی خود باشد؟

در هیاهوی بحث و جدل های سیاسی - اجتماعی جهانی و جستجوی راه های ارتقاء فرهنگی، جای بس - در شعر شهریار - عمل نمایند؛ ... خلاصه آنکه «مومیائی» پس از قرون متمادی که سرناپای آداب و اصول جهانی تغییر کرده، از گور خود برخاسته و با مختصر پوشش پوسیده - آرتیه ای از زمان های دور، بسور بار و دبار سال های زندگی حرکت می کند. او که روزگاری فردی مانند بخت النصر یا فرعون انسان معروفی بوده، به دنبال پیدا کردن اصول و مقررات زمان خود و دنیای گذشته است اما خواسته ها و دستورات مومیائی انجام پذیر نیستند. آشنایان همه رفته اند و هر کس از کنار او می گذرد بیگانه ای است با لباس ها و چهره های عجیب؛ پس ناچار مومیائی به گور خود باز می گردد و از نظرها پنهان می شود.

نتیجه آنکه استواری پایه های حکومت های جبار همیشگی نبوده و تقلب های کهنه و نوظهور نیز تضمین کننده ابدیت عمر آنها نگشت است و حافظ لسان القیب می فرماید:

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی

گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند

و اگر گوش به پیام تاریخ بسپاریم باید از پیش آمده ها و مصائب دیگران پند بگیریم و بیش از اینها ملت ایران و تمام دنیا را شگفت زده نکنیم.

به یاد شادروان منوچهر فرهنگی دوست از دست رفته ام*

«هر شب ستاره ای به زمین می کشند و باز
این آسمان غم زده غرق ستاره هاست».

شادروان منوچهر فرهنگی یکی از ستاره های درخشان آسمان غم زده ایران بود که ناگه و نابینگام غروب کرد. امید آنکه در آینده ستاره های درخشان دیگری در آسمان غم زده سرزمین ما ظاهر شوند

شادروان فرهنگی حدود چهل سال پیش به «غازیان» (بندر پهلوی) آمد و زمین های اطراف فرودگاه کوچک این بندر را که در تابستانها به صورت بیابانی شنی و هنگام بارندگی به صورت باتلاق در می آمد با ابتکار و نیروی خلاقه خود تبدیل به دهکده ای توریستی و شهرک کم نظیری کرد که باعث غرور و افتخار مردم گیلان شد. آشنایی من با شادروان منوچهر فرهنگی از این هنگام آغاز گردید. این آشنایی به تدریج تبدیل به دوستی نزدیک و سپس اعتماد متقابل شد که منجر به تشکیل شرکتی برای ساختن ویلاهای دهکده ساحلی در بندر پهلوی گردید.

شیوه شهرسازی، نقشه ویلاها و پلاژهای ساحلی آنچنان شهرتی به همراه آورده بود که بسیاری از خانواده ها ترجیح می دادند تابستان ها بجای رفتن به گردشگاههای اروپا یا آمریکا، تعطیلات خود را در دهکده ساحلی بگذرانند. شهرت دهکده ساحلی باعث شد که افزون بر استانداران گیلان، شخصیت هایی از خاندان سلطنتی و نیز برخی از درباریان و وزیران آن دوران برای بازدید به دهکده ساحلی بیایند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با توجه به اشتها و توقع آخوندهای محلی تشنه پول و ثروت، برای باج گیری از منوچهر فرهنگی، صلاح در این دیدیم که او برای مدتی هم که شده به خارج از کشور سفر کند.

با وجود آنکه پس از مدتی به تهران برگشت اما به دلیل بازداشت خواهرزاده و برادرزاده ایشان (به عنوان گروگان)، به پیشنهاد و اصرار من، مجدداً به خارج بازگشت.

شادروان فرهنگی پس از ترک ایران به جنوب اسپانیا - که آن روزها از ایرانیان ویزا نمی خواست - رفته و «مدرسه ایران زمین» را در آنجا بنیان نهاد.

سرنوشت چنین می خواست که من هم پس از فرار از ایران، به اسپانیا نزد ایشان بروم. پیشنهاد می کرد در جنوب اسپانیا که از دید او رو به پیشرفت است - که گذشت زمان درستی آینده نگری او را ثابت نمود - اقدام به ساختمان و شهرسازی نمایم. البته این کار نیاز به پشتوانه مالی زیادی داشت که امکان تهیه آن آسان نبود.

پس از یک ماه، من به اصرار شادروان شاپور بختیار به پاریس آمدم و در نخستین دیدار پیشنهاد شهرک سازی در جنوب اسپانیا را با نامبرده در میان گذاردم. چون شادروان بختیار با انجام هرگونه برنامه اقتصادی در کنار فعالیت های سیاسی مخالف بود، امکان حمایت ایشان از طرح خانه سازی منتفی شد.

یکی دو ماه پس از آمدن من به پاریس، شادروان فرهنگی به پاریس آمد و دیدارهای مان با شادروان بختیار و شادروان عبدالرحمان برومند برای ایجاد نوعی وحدت و هم آهنگی میان ایرانیان به جایی نرسید. در این سفر، دیداری هم با دکتر آبتین ساسانفر دست داد. نام دکتر ساسانفر را از شادروان داریوش فروهر دبیر حزب ملت ایران را بارها شنیده بودم و نیز از دیدارهایی که برای تشکل جبهه ملی دوم در خانه ایشان در تهران صورت گرفته بود آگاه بودم. ولی نخستین بار بود که این آشنایی صورت گرفت، آشنایی که سپس تبدیل به دوستی عمیق و نزدیک بیست و شش ساله شده است.

پس از منتفی شدن امکان شهرک سازی در اسپانیا شادروان فرهنگی با همت و قدرت ابتکار خود در یکی از حومه های آبرومند و زیبای مادرید، مدرسه ای بین المللی بنا نهاد بنام «کالج انترناسیونال اسپانیا». این مدرسه بین المللی که اکنون در آن بیش از ۶۰۰ دانشجو از کشورهای مختلف تحصیل می کنند، مورد توجه و استقبال مردم فرهنگ دوست مادرید و خانواده های خارجی مقیم اسپانیا قرار گرفت.

شادروان فرهنگی اعتقاد داشت که در شرایط کنونی ایران، بهترین کار، گسترش فعالیت های فرهنگی است و زبان را عامل بزرگ بقای ملت می دانست.

پس از کشته شدن فرهنگی روزنامه های وابسته به جمهوری اسلامی نوشتند که ابوزیسیون خارج از کشور می کوشد انجام این قتل را به جمهوری اسلامی نسبت دهد.

درست است که برای روشن شدن حقیقت آنچه اتفاق افتاده است باید در انتظار رأی دادگاهی شد که بر طبق موازین عدالت تشکیل و پس از رسیدگی و بررسی های لازم نظر خود را اعلام کند ولی شباهت هایی که میان شیوه به قتل رسیدن شادروان فرهنگی با کشته شدن برخی از چهره های برجسته ایرانیان در خارج و داخل کشور وجود دارد این ظن و حتی سوءظن را پدید آورده است که این عمل جنایتکارانه، کار جمهوری اسلامی ایران باشد.

استفاده از کارد و نیز انتخاب یک روز تاریخی برای انجام قتل، دلیلی بر این سوءظن ها می تواند باشد. شادروان فرهنگی درست پیش از روز آغاز سال نو که برای ایرانیان به ویژه ایرانیان زرتشتی بسیار عزیز است، به ضرب کارد از پای در آمد و نیز مشاهده می کنیم برای زنی که به عنوان عامل قتل توسط پلیس اسپانیا دستگیر شده و ضمن اعتراف به قتل، ادعای اختلال حواس کرده است، سه تن از زبده ترین و کلای دادگستری اسپانیا و کالت او را بر عهده گرفته اند. پرسش اساسی در اینجاست چگونه زنی که اختلال حواس دارد می تواند هزینه سنگین پرداخت و کالت آنها را تأمین نماید؟

از دست رفتن شادروان منوچهر فرهنگی، ضایعه بزرگی برای ایراندوستان است. او نه تنها به نام، «فرهنگی» بود، بلکه به جان و به گوهر نیز اهل فرهنگ و معرفت بود.

یاد و نامش گرامی باد!

*- متن سخنرانی در مراسم بزرگداشت منوچهر فرهنگی،

پاریس، ۱۸ آوریل ۲۰۰۸

زنده یاد

پروین اعتصامی

که من پروین، فروغ شهر ایرانم

نه پوراندخت، نه آذر دخت،

نه آتوسا، نه پانته آ

آرتمیس سپهسالار ایران،

در نبرد پارس و یونانم

مراگر در مقام همسری بینی،

نه یک همخواب و همبستر،

که یک همراه و یک یار وفادارم،

نه یک برده، مکن اینگونه پندارم،

که جوشد خون آزادی به شریانم.

بهر زن کجا میداشت تاریخ تو

آرش با کمانش،

کاوه آهنگر با گرز و سندانش؟

بدون زن کجا می داشتی آن شاعر توسی؟

نگهبان زبان پارسی، استاد فرودسی؟

مراگر در مقام مادر بینی،

مگو با من،

که هست فرشی از بهشت در زیر پاهایم.

نگاهم کن که زیر پای من دنیا به جریان است

ز نور عشق من، رخسند کیهان است

که با دستان منم گردون به جریان است

که جای پای من بر چهره،

سرخ و سپید و سرخ ایران است

بروای مرد، میر آسان به لب نامم

که من آزاده زن فرزند ایرانم

یاد فریدون آدمیت را گرامی می داریم

فریدون آدمیت روزگارش در پی زیست سرافرازانه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ملت ایران بود و در بیکار با تاریکی ها گذشت. او شنبه دهم فروردین ماه ۱۳۸۷ در سن ۸۷ سالگی چشم از جهان فرو بست.

فریدون آدمیت از نخستین تاریخ نگاران نوین ایران است که به جای وقایع نگاری به علت شناسی می پردازد و در نگارش خود به فلسفه تاریخ نظر دارد.

او با توجه به چنین فلسفه ای باور دارد که جوامع انسانی به آرامی به سوی آزادی و توانمندی شهروندان خود حرکت می کنند و حکومت های استبدادی در این روند به ناچار جای خود را به حکومت مردم سالار می دهند.

او مشروطه را نشانه وارد شدن ملت ایران در چنین روندی ارزیابی می کند که نتیجه نهایی آن به حکومت قانون و مردم سالاری می انجامد و آنرا زمینه ساز عدالت خواهی در فرهنگ کهن و والای ایران می داند.

او نخستین کسی بود که به صورت مدون و اصولی روش شناسی علمی را در تاریخ نگاری مبتنی بر تحلیل اندیشه سیاسی بکار برد. همانند احمد کسروی او تنها کسی است که در این حوزه به روشنگری پرداخت. او اندیشه های روشنفکران دینی را همسو با تحقق آزادی نمی دید و در همین رابطه تردیدهایی در مورد درستی بینش سیاسی این گونه کسان ابراز داشته که نمونه آن به نقد کشیدن دیدگاههای اشخاصی چون علی شریعتی و جلال آل احمد بود. کاری که دیگر روشنفکران شهامت و شجاعت بروز آنرا نداشتند.

او یک روشن اندیش ماندگار و آثارش از برجسته ترین نوشتارها درباره تاریخ ایران کنونی می باشد. ما آثار چاپ شده او را خدمتی بزرگ به فرهنگ ایران می دانیم و یاد او را همواره گرامی می داریم.

خوانندگان گرامی می توانند مطالب خود را جهت چاپ در نشریه جبهه ملی خارج کشور، به نشانی زیر بفرستند.
راه تماس با سازمان جوانان جبهه ملی خارج از کشور:

www.javanane-melli.de
info@javanane-melli.de

نشریه

جبهه ملی ایران

خارج کشور

با مسئولیت هوشنگ کردستانی زیر نظر

هیأت تحریریه

هوشنگ کردستانی، مهندس مسعود هارون - مهدوی،

دکتر امیر هوشمند ممتاز و دکتر حسن کیانزاد هر ماه

یک بار در خارج از کشور انتشار می یابد

نوشتارهای با نام نویسنده در نشریه جبهه ملی ایران

خارج کشور، الزاماً نظر جبهه ملی ایران نیست.

آزادی دین، زبان و بیان عقیده اصل جدایی ناپذیر پیشرفت و تجدد است